

واکاوی عناصر ادیان ابتدایی در عرفان سرخپوستی دون خوان^۱

مهدی حسن‌زاده^۲

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد، گروه ادیان و عرفان تطبیقی

علی اکبری چناری^۳

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادیان و عرفان تطبیقی، پژوهش‌گر گروه ادیان و مذاهب اسلامی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی

چکیده

عرفان و طریقت سرخپوستی دون خوان در سال‌های اخیر با آثار کارلوس کاستاندا شناخته شده است. بیشتر عناصر مهم موجود در ادیان ابتدایی را می‌توان در این طریقت مشاهده نمود، هم‌چون شیء مقدس، که همه افراد لیاقت و شایستگی دست زدن به آن را ندارند؛ اعتقاد به نیروی نامتشخص و ماورایی که در این طریقت نیروی مقدس، و در علم ادیان با اصطلاح «مانا» خوانده می‌شود؛ وجود تابوهای گوناگون مربوط به اشیاء، افراد، کلمات و نام‌های مقدس؛ وجود انواع و اشکال مختلف جادو؛ اعتقاد به وجود روح در مظاهر مختلف طبیعت و در نتیجه نگاه احترام‌آمیز به آن؛ و وجود همزاد یا در اصطلاح ادیان «توتم» که از یک سو حامی و نگاهبان فرد است، و از طرف دیگر انسان باید آن را محترم بدارد. برخلاف اکثر توتم‌های موجود در ادیان ابتدایی، در اینجا توتم از جنس حیوان نیست، بلکه از باشنده‌های طبیعی و گیاهی است.

کلیدواژه‌ها

عرفان سرخپوستی، ادیان ابتدایی، دون خوان، کاستاندا، مانا، تابو، جادو، جانمندانگاری، توتم

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۲۰

۲. پست الکترونیک: hasanzadeh@um.ac.ir

۳. پست الکترونیک: aakbarichenari@yahoo.com

مقدمه

چنان که از عنوان مقاله پیداست، هدف از تحقیق حاضر واکاوی عناصر ادیان ابتدایی در عرفان سرخپوستی دون خوان^۱ است. به عنوان مقدمه و شروع بحث، دو نکته لازم به توضیح است: ابتدا معرفی دون خوان و عرفان او، و سپس ترسیم نمای کلی ادیان ابتدایی. پس از این مقدمه و در ادامه کار، به بررسی عناصر و مؤلفه‌های ادیان ابتدایی در طریقت سرخپوستی دون خوان خواهیم پرداخت.

دون خوان و عرفان او

درباره جزئیات زندگی دون خوان اطلاعات چندانی در دست نیست. تنها مجرای شناخت وی آثار کارلوس کاستاندا^۲ است، لیکن در این آثار نیز بیشتر به تعالیم دون خوان پرداخته شده است تا زندگی‌نامه شخصی او. بر این اساس و به واسطه آثار کاستاندا، که دانشجوی رشته مردم‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا آمریکا بود و نوشته‌های خود را نتیجه بیش از یک دهه شاگردی - ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۱ - نزد مرشد خود، یعنی دون خوان معرفی می‌کند، امروزه اندیشه‌های به اصطلاح عرفانی دون خوان بسط یافته و از مرزهای جغرافیایی خود فراتر رفته است.

عرفان منسوب به دون خوان را می‌توان چند گونه نامید: از آنجا که بنیان‌گذاران اصلی این آئین، یعنی اسلاف دون خوان، به ساحر ملقب بودند،^۳ چنان‌که دون خوان هم که خود یکی از به اصطلاح واصلان این طریقت بود، به ساحر شهرت داشت،^۴ می‌توان به آن «عرفان ساحری» گفت. همچنین از آنجا که این طریقت به بومیان سرخپوست آمریکا تعلق دارد، می‌توان نام «عرفان سرخپوستی» را برای آن به کار برد. افزون بر اینها، به سبب آنکه از

1. Don Joan

2. Carlos Castanda

۳. کاستاندا، کارلوس، حرکات جادویی: خرد عملی شمنان مکزیکی کهن، ترجمه مهرا کندی، تهران، میترا، ۱۳۷۷ش، ص ۲۳.

۴. همو، آموزش‌های دون خوان، ترجمه مهرا کندی، تهران، میترا، ۱۳۷۷ش، ص ۱۰.

نظر خاستگاه، آراء و اندیشه‌ها، این طریقت به نخستین ساحران و اربابان معرفت قوم تولتک (دورهٔ اوج آنها در ۸۵۱-۱۱۶۸م) در مکزیک می‌رسد،^۱ می‌توان آن را «طریقت تولتک» نیز نامید.

این عرفان طبیعت‌گرا است، چنان‌که سالک، که در اینجا شکارچی و جنگجو نامیده می‌شود و دارای ویژگی‌های خاصی است،^۲ باید بیاموزد که چگونه با اسرار طبیعت آشنا شود و در آن ذوب و فانی گردد. به بیان دیگر، وحدت روح با طبیعت، و فنای نهایی سالک در نیروی‌های آن، هدف نهایی سالک است. در این نگاه، انسان از موجودات دیگر جدا نیست. کل هستی در ارتباط با هم و در توازن است و همهٔ عناصر هستی به عنوان اجزاء یک کل از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند.^۳

دین ابتدایی

ادیان را می‌توان به صورت‌های گوناگونی دسته‌بندی کرد^۴ و از جملهٔ آنها تقسیم ادیان به انواع ابتدایی، قدیم، تاریخی، متجدد، و پسا متجدد است.^۵ برخی گفته‌اند که منظور از ادیان ابتدایی، دین انسان‌های اولیه و نیز انسان بدویِ امروزی همانند آنها است که عمدتاً با روش جمع‌آوری غذا، و نه تولید آن، امرار معاش کرده و می‌کنند.^۶ افزون بر این، گفته شده است که ذهن و عقل آنها برای درک حقایق در قیاس با انسان مدرن بسیار اندک است، به طوری که از نظر عقلانی در مراحل اولیهٔ تکامل آن قرار دارند.^۷

۱. کوروالان، گرائیسیلا، طریقت تولتک‌ها: گفتگویی با کارلوس کاستاندا، ترجمهٔ مهران کندری، تهران، فردوس، ۱۳۷۱ش، ص ۲۲.

۲. نک: کاستاندا، هدیهٔ عقاب، ترجمهٔ مهران کندری و مسعود کاظمی، تهران، میترا، ۱۳۶۵ش، صص ۳۱۲-۳۱۵.

۳. الماسیان، امیر رضا، شمنیزم-تولتک: دیدگاه‌ها، فنون، تحلیل‌ها، غزل، اصفهان، ۱۳۸۴ش، ج ۱، ص ۱۶۵.

4. See: Bianchi, Ugo, *The History of Religions*, Leiden, Brill, 1975, pp.36-44.

5. See: Bellah, Robert, *Beyond Belief*, New York, Harper and Row, 1969, pp.20-50.

۶. اسمارت، نینیان، تجربهٔ دینی بشر، ترجمهٔ مرتضی گودرزی، تهران، ج ۱، سمت، ۱۳۸۳ش، صص ۴۶-۴۸.

7. Evans-Pritchard, E. E., *Theories of Primitive Religion*, Oxford, Oxford University Press, 1965, p.3.

نظراتی که دربارهٔ دین ابتدایی وجود دارد، بسیار گوناگون و گاه مخالف یکدیگراند. به عنوان نمونه و در نگاهی کلی، در برابر دو بروسه^۱ (۱۷۰۹-۱۷۷۷م) که دین اولیه را پرستش فetiš^۲ می‌دانست، تیلور^۳ (۱۸۳۲-۱۹۱۷م) مفهوم جانمندانگاری^۴ را مطرح کرد.^۵ کرد.^۶ در مخالفت با نظریهٔ تیلور، مارت^۷ (۱۸۶۶-۱۹۴۳م) نظریهٔ ماقبل‌جانمندانگاری^۸ را پیشنهاد نمود.^۹ و در مخالفت به همهٔ دیدگاه‌های بالا، دورکیم^{۱۰} (۱۸۵۸-۱۹۱۷م) از توتیمسم سخن گفت.^{۱۱} پس از آن نوبت به کسانی چون اندرو لنگ^{۱۲} (۱۸۴۴-۱۹۱۲م) رسید که شکل اولیهٔ دین را توحیدی بدانند.^{۱۳} مباحث فوق نشان می‌دهد که نظریات در این مورد، صرف نظر از درست بودن یا نبودن آنها که خود جای بحث دارد،^{۱۴} تا چه اندازه گوناگون و گاه مخالف یکدیگر است.

به هر روی، گاه نیز به جای این‌گونه بحث‌ها، از عناصر مشترک ادیان ابتدایی سخن به میان آمده است. یعنی اگر در گذشتهٔ دور، و نیز امروزه، ادیانی وجود داشته و دارند که ابتدایی شمرده می‌شوند، می‌توان در میان آنها عناصر مشترکی را یافت. البته این بدان معنا نیست که در هر دین ابتدایی همهٔ این موارد به یک اندازه وجود دارد، بلکه گاه اندکی از آنها وجود دارد، و اگر هم درپاره‌ای از موارد تعداد بیشتری از این عناصر وجود دارد، آنها دارای یک میزان اهمیت نیستند. از مهم‌ترین این عناصر می‌توان به وجود شیء مقدس، اعتقاد

1. De Broses

2. fetishism

3. See: Lang, Andrew, *The Making of Religion*. 3d ed., Longmans, London, 1909, 1909, pp.214-218.

4. E. B. Tylor

5. animism

6. Tylor, Edward B., *Primitive Culture: Researches into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Art and Custom*, vol.1, London, Braddur, EVA. Nfe and Co., 1871, ch. Xi.

7. R. R. Marett

8. pre-animism

9. Marett, R. R., *The Threshold of Religion*, London, Routledge, 1997, ch. I.

10. E. Durkheim

۱۱. نک: دورکیم، امیل، *صویر بنیانی حیات دینی*، ترجمهٔ باقر پرهام، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳ش، صص ۱۲۰-

12. Andrew Lang

13. See: Lang, Andrew, p.304.

14. See: Evans-Pritchard, E. E, pp.17-18.

به مانا، وجود تابو، جادو، جانمندانگاری و توتم اشاره کرد.^۱ هر چند ممکن است موارد دیگری نیز وجود داشته باشد، اما تحقیق حاضر بر آن است تا عناصر فوق را در عرفان سرخپوستی، و آن هم از نوع عرفانی که به دون خوان مربوط است، دنبال کند. رویکرد تحقیق پیش رو در نتایج عینی است. به عبارت دیگر، مقصود این نیست که با انجام پژوهش حاضر ابتدایی بودن یا نبودن پیروان طریقت مذکور نشان داده شود.

۱. شیء مقدس

آن چنانکه جان ناس گفته است،^۲ از اولین چیزهایی که در بررسی مردمان ابتدایی به چشم می‌آید، مواجهه با شیء، مکان یا شخصی است که احترام دینی خاصی نسبت به او روا داشته می‌شود و با اعمال و رفتاری که نسبت به او دارند، می‌توان گفت آن را مقدس می‌شمارند. آنها همیشه نسبت به این گونه امور حالت احترام آمیخته به احتیاط خاصی را مراعی می‌دارند. این قبیل امور چنان اعتباری دارند که انسان ابتدایی هرگز با آنها مثل بیل یا تبر شخصی خود برخورد نمی‌کند، بلکه قوه فوق‌طبیعی خاصی دارند که از نظر آنها می‌تواند منشأ خیر، شر، کشتن، یا احیاء بشود. از این رو، هیچ کس نباید این گونه چیزها را لمس کند، مگر اشخاصی که دارای صفات خاصی باشند.

نزد دون خوان و طریقت او، چپق را می‌توان از همین دسته امور دانست، هر چند که در میان دیگر بومیان امریکا نیز می‌توان امور متعدد دیگری را یافت.^۳ آن چنان که کاستاندا گفته است، دست زدن به آن برای وی، و احتمالاً هر فرد دیگری، بسیار سخت و خطرناک و نیازمند مهارت بود و برای این که بشود به آن دست زد، می‌بایست نظر چپق را جلب کرد، زیرا دون خوان به او گفته است که قدم اول برای نزدیک شدن بدان و لمس او، آن است که چپق را دوست بداری.^۴ از این رو، دون خوان در سپردن آن به دست کاستاندا

۱. ناس، جان بی، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ش،

صص ۱۳-۲۷.

۲. همو، صص ۱۳-۱۴.

۳. الیاده، میرچا، متون مقدس بنیادین از سراسر جهان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، فراروان، ج ۲،

صص ۱۳۴ - ۱۳۹.

۴. کاستاندا، کارلوس، آموزش‌های دون خوان، ص ۶۶.

بسیار احساس خطر می‌کرد و محتاطانه عمل می‌نمود. بنابه گفته دون خوان، چپق حتی دست به دست شدن را احساس می‌کند. بنابراین، حتی اگر کسی لیاقت لمس آن را داشته باشد، هرگونه اشتباه در دست به دست شدن، نتایج وحشتناکی را رقم خواهد زد. برای نمونه، اگر چپق در هنگام دست به دست شدن بیفتد، منجر به مرگ اشخاصی می‌شود که در حال رد و بدل کردن آن بوده‌اند.^۱ نیرویی که باعث تقدس آن می‌شود، احتمالاً همان چیزی است که در تاریخ ادیان به آن مانا گفته می‌شود.

۲. مانا

واژه مانا از زبان و لغت بومیان جزایر ملانزی^۳ اقتباس شده است.^۴ مانا نیرویی غیرشخصی و مافوق طبیعی است.^۵ یعنی آنکه ضمن عدم تشخیص، شیوه عمل آن نیز متفاوت از انسان معمولی و خارج از چهارچوب‌های جهان طبیعت است. داشتن یا مهار آن امتیاز بزرگی به شمار می‌آید و از طریق نیروی موجودات مادی یا انواع نیروها و امتیازات انسانی ظاهر می‌شود. برای نمونه، بنابر مشاهدات کودرینگتون^۶ (۱۹۲۲-۱۸۳۰م)، اگر شخصی در جنگ خوب عمل کند، بدان معنا نیست که او حتماً قدرت یا مهارت زیادی دارد. بلکه احتمالاً نتیجه مانا است، ولو این که آن مانای جنگاور مرده‌ای باشد که به درون او وارد شده و از وی جنگاور دلاوری ساخته است.^۷ بنابراین، مانا نیرویی است که تنها در یک مکان یا شیء مشخص و معین تمرکز نمی‌یابد. آن می‌تواند در همه چیز یا همه کس، اما نه به یک اندازه، رخنه کند،^۸ چنان که رئیس قبیله یا جادوگر نسبت به افراد معمولی از میزان بیشتری از آن برخوردارند.

۱. کاستاندا، کارلوس، آموزش‌های دون خوان، ص ۶۴.

2. mana

3. Melanasia

4. Evans-Pritchard, E. E, p.12.

5. Marett, R. R, pp.137-38.

6. R. H. Codrington

7. Codrington, R.H., *The Melanians*, Clarendon Press, Oxford, 1891, pp.118-120.

۸. الباده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش، ص ۴۰.

به هر روی، طریقت مذکور به نیرویی اعتقاد دارد که در همه چیزها وجود دارد، نیرویی که بینندگان کهن آن را «نیروی مقدس» می‌نامیده‌اند^۱ و توضیح‌ناپذیر و رام‌نشدنی بوده است.^۲ همه چیز، حتی کلمات از این نیرو برخوردار بودند و امکان آن بود که آن را به به انسان انتقال داد.^۳ اما اشیاء معینی وجود داشت که از این نیرو آکنده بودند و از جمله آنها آنها می‌توان به چپق اشاره کرد. احتمالاً این اشیاء مادی وسیله ظهور و بروز کامل این نیرو بشمار می‌آمدند. افزون بر چپق، که مقدس بودن آن در این طریقت روشن است، دون خوان برخی از اشیاء مقدس دیگر را نیز برای کاستاندا نام برد. از آن جمله دون خوان به بذر ذرت اشاره می‌کرد، که به اندازه‌ای از این نیرو برخوردار بود که از نظر دون خوان می‌توانست با وارد شدن به بدن شخصی، وی را از پای درآورد.^۴

۳. تابو

کلمه تابو^۵ از لغت اهالی پولینزی^۶ گرفته شده^۷ و هر چند گستره معنایی وسیعی دارد، اما منظور از آن عمدتاً مجموعه‌ای از ممنوعیت‌ها و محرمانگی است که افراد نباید آنها را انجام دهند.^۸ از این رو، برخی مانند دورکیم برای اشاره به آن، آئین عبادی منفی را به کار برده‌اند.^۹ از نمونه‌های بارز تابوی اشیاء، تابوهای مربوط به چپق مقدس است که پیش از این به آن اشاره شد. هر کسی اجازه دست زدن به آن را نداشت. به جز چپق، از آنجا که در اینجا برای برخی گیاهان اهمیت ویژه‌ای قائل بودند، در هنگام کشت آنها باید نکات خاصی

۱. کاستاندا، کارلوس، آتش درون، ترجمه ابراهیم ملکا، تهران، آگاه، ۱۳۷۵ش، ص ۸۳.

۲. صفایی، مهوش، دون خوان از زبان دون خوان، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۶۸ش، ص ۹.

۳. زاهدی، تورج، مرشدی از عالم غیب: بررسی آثار و عقاید کارلوس کاستاندا، تهران، فکر روز، ۱۳۸۷ش، ص ۴۶.

۴. کاستاندا، کارلوس، آموزش‌های دون خوان، ص ۱۸.

5. taboo

6. Polynesia

7. Evans-Pritchard, E. E, p.12.

8. Webster, Hutton, *Taboo: A Sociological Study*, California, Stanford University University Press, 1942, p.5.

۹. دورکیم، امیل، صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳ش، صص ۴۱۰-۴۱۱؛

قس: الیاده، میرچا، رساله در...، ص ۳۵.

را رعایت می‌کردند. از مهم‌ترین نکات این بود که به جز شخصی که با گیاه ارتباط ویژه‌ای داشت (نک: بخش توت‌م همین مقاله)، کس دیگری نباید از مکان کشت آن آگاه می‌شد.^۱ هم‌چنین، هنگامی که می‌خواستند آن گیاه را از زمین بیرون آورند، نمی‌توانستند هر وسیله‌ای را به کار ببرند و گرنه عواقب ناخوشایندی به بار می‌آمد.^۲

چنانکه گفته شد، دون خوان خود را صاحب معرفت اسرارآمیز می‌دانست و از این رو، باید تابوهایی نسبت به وی اعمال می‌شد. از همین جهت، دون خوان از کاستاندا می‌خواست که در مصاحبه با وی دوربین یا ضبط صوت به کار نبرد و حتی به کاستاندا آموخت که نباید از اطلاعات شخصی وی چیزی بپرسد و به کاستاندا توضیح داد که وی تاریخچهٔ شخصی ندارد.^۳ نام اشخاص، به ویژه نام جادوگر و مکان وی نیز حکم تابو را داشت. برای نمونه، دون خوان به کاستاندا می‌گوید: «پیش از این به تو گفته بودم که هرگز نباید نام یا مکان یک جادوگر را فاش ساخت ... اکنون از تو می‌خواهم که همین شیوه را نسبت به یکی از دوستانم به نام گنارو در پیش بگیری».^۴

در زمینهٔ تابوی کلمات، دون خوان از کاستاندا خواست که کلمات و سروده‌هایی را که مسکالیتو^۵ (روح گیاهی به همین نام) به وی می‌آموزد، برای کسی بازگو نکند. مسکالیتو یا پیوت^۶ نوعی گیاه توهم‌زا است. به باور آنان، این گیاه با نیروی ویژه‌ای همراه است که می‌تواند نقش آموزگار را برای فرد بازی کند. دون خوان راه به دست آوردن خرد، دانش و راه درست زندگی را استفاده از پیوت می‌دانست.^۷ چنانکه در بخش‌های بعدی خواهد آمد، کاستاندا این روح را تجربه کرد و احتمالاً در این تجربه چیزهایی را از او فرا گرفت. دون خوان برای کاستاندا از ممنوعیت مذکور نیز فراتر رفت و به او گفت که بعد از شناخت

۱. کاستاندا، کارلوس، حقیقتی دیگر، ترجمهٔ ابراهیم ملکا، تهران، آگاه، ۱۳۸۴ش، ص ۳۶.

۲. همان، ص ۶۲.

۳. همو، آموزش‌های دون خوان، ص ۱۲؛ الماسیان، امیررضا، ص ۱۵۹.

۴. کاستاندا، کارلوس، حقیقتی دیگر، ص ۱۰۵.

5. Mescalito

6. Peyote

۷. کاستاندا، کارلوس، آموزش‌های دون خوان، صص ۱۲-۱۳؛ الماسیان، امیررضا، ص ۲۰۵.

مسکالیتو، نباید نام آن را بر زبان آورد.^۱ به نظر می‌رسد که کاستاندا پس از تجربه این روح، نام حقیقی آن را فهمید.

۴. جادو

به اذعان خود دین‌شناسان، به دشواری می‌توان تعریف جامعی از جادو بدست داد.^۲ از این رو، در این زمینه بحث‌های بسیاری، بویژه در میان انسان‌شناسان در گرفته است. بنابر یکی از این تعاریف، جادو عبارت از هنر نفوذ در جریان امور است، از طریق روندی که [به اصطلاح] می‌تواند باعث مداخله باشونده‌های روحانی یا برخی نیروهای پنهانی شود که بر قانون طبیعت احاطه دارند.^۳ بر این اساس، برخی از صورت‌های موجود جادو در طریقت مذکور به شرح ذیل است:

۱.۴. شمنیزم: یکی از طریقه‌های جادو شمنیزم یا فن خلسه است.^۴ بنابراین، پیش از هر چیز، شمن کارشناس این حالت است. در این حال، روح وی بدنش را ترک می‌کند و با تسلط بر برخی ارواح یاریگر، بعضی از ارواح بیماری‌زا و مرگ‌بار را از کالبد بیمار می‌راند و بر این مبنا کارهای خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهد.^۵

عمل جراحی زیر را می‌توان نمونه‌ای از شمنیزم در عرفان سرخپوستی دون خوان دانست: «درمانگر زنی بود که به حالت خلسه هیجان‌آوری فرو رفت تا بیمار را جراحی کند؛ صدا و لحن ضعیف و زنانه درمانگر در هنگام خلسه به صدای خشن و بم مردانه‌ای بدل شد. این صدا نشان می‌داد که از دوران قدیم روح سالکی در جسم درمانگر حلول کرده است. پس از این تغییر حالت، رفتار درمانگر به طور چشمگیری تغییر یافت، گویا جن زده شده بود. از کار خود کاملاً مطمئن بود و در کمال اطمینان شروع به عمل جراحی نمود؛ با کارد آشپزخانه شکافی در حدود ناف بیمار ایجاد کرد و سپس جگر بیمار را بیرون آورد و

۱. کاستاندا، کارلوس، آموزش‌های دون خوان، ص ۹۸.

2. Bianchi, U., p.46.

3. Lowie, Robert H., *Primitive Religion*, London, Routledge, 1925, p.136.

۴. الباده، میرچا، شمنیسم: فنون کهن خلسه، ترجمه محمد کاظم مهاجری، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۷ش، ص ۴۱.

۵. نک: همو، ص ۴۳؛ همو، *اسطوره، رؤیا، راز*، ترجمه رؤیا منجم، تهران، فکر روز، ۱۳۷۴ش، ص ۶۰.

آن را در ظرف الکلی شست و دوباره سر جایش گذاشت و شکاف را که خون نمی‌ریخت با فشار دست‌هایش بست»^۱.

۲.۴. جادوی مسری: بر اساس این گونه جادو، ابزار یا اشیایی که به هر طریقی به فرد متعلق است، به کار گرفته می‌شود تا بر له یا علیه او استفاده شود. احتمالاً اعتقاد بر این است که هر جادویی که بر روی آن انجام شود، همان در مورد صاحب آن هم اتفاق خواهد افتاد.^۲ در بحث حاضر، هنگامی که کاستاندا مدت زمان زیادی مشغول تماشای برخی از سنگریزه‌ها بود، دون خوان به او گفت که آنها را دفن کند، زیرا از نظر دون خوان آنها با وی یکی شده بودند. به عقیدهٔ دون خوان، اگر شخصی به این سنگریزه‌ها دست می‌یافت، می‌توانست از طریق آنها به کاستاندا آسیب برساند.^۳ یا در مورد دیگر، هنگامی که کاستاندا می‌خواست گیاه داتوره^۴ را که متفق وی شمرده می‌شد، بکارد، دون خوان به او دستور داد که بعد از اتمام کار ظرف آن را بشکند و در جایی پنهان دفن کند.^۵ با توجه به ایدهٔ جادوی مسری، می‌توان دلیل این کار را دریافت. از آنجا که گیاه با کاستاندا مرتبط بود، ظروفی که به هر ترتیب در این جهت به کار می‌رفت، نیز با کاستاندا ارتباط می‌یافت. بنابراین و بر اساس جادوی مسری، ظروف به او تعلق داشت و هر جادویی که بر روی آنها صورت می‌پذیرفت، گویا در حقیقت آن جادو بر روی خود کاستاندا انجام می‌گرفت.

۵. جانمندانگاری (آنیمیزم)^۶

آنیمیزم از واژهٔ لاتینی آنیما^۷، به معنای جان و روان، مشتق شده است^۸ و در اصطلاح اعتقاد بر وجود روح در همهٔ موجودات، اعم از جاندار و بی‌جان و پرستش آنها می‌باشد.^۹

۱. کاستاندا، کارلوس، قدرت سکوت، ترجمهٔ مهرا کندی، تهران، میترا، ۱۳۷۷ش، ص ۷۱.

۲. فریزر، جیمز، شاختهٔ زرین، ترجمهٔ کاظم فیروزمند، تهران، آگاه، ۱۳۸۶ش، ص ۸۷.

۳. کاستاندا، کارلوس، حقیقتی دیگر، ص ۹۵.

4. datura

۵. کاستاندا، کارلوس، آموزش‌های دون خوان، ص ۵۳.

6. animism

7. anima

8. Partin, H., "Clasification of Religions", *Encyclopedia of Religion*, Mircea Eliade(ed.), New York, Macmillan Publishing Company, vol.3, 1987, p.528.

بنابر یکی از دیدگاه‌ها، انسان ابتدایی به دلایلی همچون خواب و رؤیا به این باور رسید که در هر فرد نیرو و روحی مستقل از تن جسمانی او وجود دارد و همه کارها و حرکات بدن انسان ناشی از آن است. از سوی دیگر، وی موجودات و پدیده‌های طبیعت را با خودش مقایسه می‌کرد و بر این باور شد که آنها نیز دارای روح‌اند و حوادث طبیعت ناشی از آنها است.^۲ در حقیقت، بشر ابتدایی قصد داشت با فهم پدیده‌ها، آنها را در اختیار خویش بگیرد، خواه برای به‌کار بردن نیروی آنها در جهت پیشبرد هدف زندگی باشد یا دفع شر و خطر آنها. بنابراین، برای هر باشنده روح خاصی در نظر گرفت و آن را موضوع نیایش و عبادت خود قرار داد.

در عرفان مورد بحث نیز مظاهر طبیعت، گیاه و حیوان دارای روح‌اند و امکان جذب و دفع آنها وجود دارد.

۱.۵. روح در مظاهر عالم: در این طریقت، کل پدیده‌های طبیعت، مثل آبگیرها، رودها و کوهستان‌ها دارای روح‌اند. این ارواح هم یار و یاور انسان‌اند و هم می‌توانند به او ضرر و زیان برسانند و از این رو، سر و کار داشتن با آنها سخت و به گونه‌ای خطرناک است. برای نمونه، برای باد اراده و روحی مستقل در نظر گرفته می‌شود، روحی که هم می‌تواند به انسان نفع و سود برساند و هم می‌تواند ضرر و زیان وارد سازد و انسان را بکشد.^۳ همین قابلیت برای روح آبگیرها نیز در نظر گرفته می‌شود.^۴

همچنین برای گیاهی همانند مسکالیتو، که برای تلخین به کار می‌رفت، روحی در نظر گرفته می‌شود که لمس شدنی، صدایش شنیدنی^۵ و جنسیتش معلوم بود.^۶ هنگامی که کاستاندا به همراه دون خوان برای جمع‌آوری این گیاه به مناطق جنگلی رفته بود، می‌خواست برای گرم شدن آتش روشن کند، اما دون خوان او را از این کار بازداشت و به او

1. see: Tylor, E.B., *Primitive Culture: Researches into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Art and Custom*, London, 1871, vol.1, pp.385-386; D'Alviella, G., "Animism", *Encyclopaedia of Religion and Ethics*, James Hastings(ed.), Edinburgh, T. & T. Clark, 1980, vol.1, p.386.

2. Tylor, E.B., ch. XI.

۳. کاستاندا، کارلوس، سفر به دیگر سو، ص ۸۸

۴. همو، حقیقتی دیگر، صص ۱۸۸ و ۲۵۲.

۵. همو، آموزش‌های دون خوان، صص ۹۴-۹۵.

۶. همان، ص ۸۲.

گفت که روح مسکالیتو ما را گرم می‌کند.^۱ در زمان جمع‌آوری این گیاه، کاستاندا چگونگی برخورد دون خوان با این گیاه را شرح می‌دهد. هنگامی که دون خوان گیاه را می‌برید، بر جای قطع شدهٔ گیاه مرهمی می‌گذاشت، چنان که گویا او هم دارای جان و روح است. وی برای روح گیاه چندان اهمیت قایل بود که به کاستاندا تأکید می‌کرد که به گیاهان جمع‌آوری شده بی‌احترامی روا ندارد و آنها را روی زمین قرار ندهد.^۲

در این طریقت هم‌چنین باور بر این است که جانوران را باید به اندازهٔ نیاز شکار کرد، و گرنه حیواناتی که کشته‌ایم و گیاهانی که قطع نموده‌ایم، رو در روی ما خواهند ایستاد و موجب بیماری و هلاکت ما خواهند شد.^۳ برای نمونه، همراهان دون خوان پنج کبک را احتمالاً برای شام شکار کرده بودند، اما دون خوان سه تای آنها را آزاد کرد و در پاسخ به کنجکاوی کاستاندا و در توضیح دلیل کار خود گفت که اگر هر پنج کبک را می‌خوردیم، ممکن بود گیاهان و کبک‌ها و هر آنچه اطرافمان بود، به ما حمله کنند.^۴ این امر ناشی از آن است که از نظر وی، هم‌چون انسان ابتدایی، جانوران نیز همانند انسان‌ها روحی دارند که با آن همه چیز را به همان حالت انسانی درک می‌کنند. از این رو، وقتی حیوانی خارج از قاعده کشته شود، روح سرگردان حیوان و سایر هم‌نوعانش از انسان انتقام خواهند گرفت. بنابراین، به بیان دون خوان، انسان باید با هر باشندهٔ زنده‌ای میانهٔ خوبی داشته باشد.

۲.۵. جذب و دفع ارواح: غیر از مورد شمنسیم، ظاهراً یکی از روش‌های معمول دور کردن ارواح خبیثه نزد اقوام ابتدایی ایجاد سر و صدا بوده است. برای نمونه، برخی از آنها چنچین باور داشتند که بیماری‌های شایع همیشه توسط ارواح خبیث ایجاد می‌شوند. از این رو، وقتی به سرماخوردگی مبتلا می‌شدند، عموماً در صدف‌ها می‌دمیدند، بر دیوار می‌زدند و با ایجاد سر و صدا می‌کوشیدند که این ارواح را فراری دهند.^۵ سرخپوستان مورد اشاره نیز

۱. کاستاندا، کارلوس، آموزش‌های دون خوان، ص ۸۸

۲. همان، صص ۹۵-۹۶.

۳. همو، حقیقتی دیگر، ص ۲۵۱

۴. همو، سفر به دیگر سو، ۱۳۷۸ش، ص ۸۲-۸۳

۵. فریزر، جیمز، شاخهٔ زرین، ص ۶۰۱.

برای دور کردن ارواح سر و صدا ایجاد می‌کردند.^۱ نمونه‌ای که برای خود کاستاندا اتفاق افتاد، گویا و روشن‌نگر است. وی تعریف می‌کند که «گرمای بدنم ناراحت‌م می‌کرد. فکر می‌کردم تب دارم ... [دون خوان] پشت سر من راه می‌رفت. ناگهان جیغ کشید! درجا خشکم زد. در حالی که می‌خندید، توضیح داد که با فریاد ناگهانی، انسان ارواح خبیث را می‌ترساند ... [در نتیجه کار او] گرمای غیر قابل تحمل، جای خود را به گرمای مطبوعی داده است».^۲

۶. توت‌م

این اصطلاح که در حوزه ادبیات دین‌پژوهی نخستین بار توسط دانشمند و مردم‌شناس انگلیسی ج. لانگ^۳ به کار رفت،^۴ از زبان قبیلهٔ اُجیب‌وی^۵، از سرخپوستان امریکای شمالی، اقتباس شده است.^۶ توت‌م عبارت از حیوان، و به‌ندرت گیاه یا نیروی طبیعی^۷ است که بسته بسته به این که فردی، جمعی، و یا جنسی باشد، با فرد یا گروه و جنس مربوط به خود رابطهٔ ویژه‌ای دارد. میان انسان‌شناسان بویژه این پرسش مورد توجه قرار گرفت که چرا انسان‌ها به پرستش توت‌م روی آورده‌اند. آیا توت‌میس‌م صرف پرستش یک باشنده به خاطر قابلیت‌های ذاتی اوست، یا پرستش چیز دیگری است که توت‌م نماد آن است؟^۸ پاسخ هرچه هرچه که باشد، و در جای خود نیز مهم است، در بحث ما چند نکته دارای اهمیت است. نخست آنکه ارتباط میان توت‌م و انسان دو سویه است.^۹ توت‌م حامی و نگهبان انسان است و انسان نیز به شیوه‌های گوناگون به او احترام می‌گذارد. برای نمونه، اگر در جایی توت‌م، حیوان یا گیاه باشد، از یک سو آن حیوان یا گیاه حامی و محافظ انسان است و از سوی دیگر، انسان آن را نمی‌کشد، قطع نمی‌کند و نمی‌خورد. افزون بر این، انسان‌ها هویت فردی،

۱. کاستاندا، کارلوس، سفر به دیگر سو، ص ۲۰۰.

۲. همان.

3. J. Long

4. Long, J., *Voyages and Travels of an Indian Interpreter*, Robson, London, 1791, p.86.

5. Ojibway

6. Frazer, J. G., *Totemism*, Edinburgh, Adam & Charles Black, 1887, pp.1-2.

۷. دورکیم، امیل، ص ۲۱۴.

۸. نک: همان، صص ۲۵۶-۲۵۸.

9. See: Frazer, J.G., pp.1-2.

جمعی، و جنسی خود را بنا به مورد از توتم می‌گیرند.^۱ و در نهایت این که توتم، برخلاف فتیش^۲، معمولاً یک طبقه است و نه یک باشنده خاص،^۳ مثلاً این طبقه از حیوان و نه آن حیوان خاص، یا این طبقه از گیاه و یا اشیاء بی‌جان نه آن گیاه یا آن شیء خاص.

در تعالیم دون خوان چیزی وجود دارد که احتمالاً این ویژگی‌های توتم را دارد و آن ویژگی همزاد یا متفق است. هر چند از نظر وی می‌توان همزادهای زیادی را در جهان یافت،^۴ اما نزد وی، دو باشنده، یعنی دود و گیاه تاتوره بویژه اهمیت خاصی دارند. بنابراین، جالب آن است که در اینجا توتم‌ها از نوع نادر آن، یعنی باشنده‌های غیر حیوانی‌اند. درباره همزاد یا توتم در این طریقت چند نکته قابل بیان است:

الف) انسان تنها می‌تواند یک همزاد داشته باشد و هویت خود را از آن می‌گیرد؛ زیرا با آن احساس یگانگی و اتحاد می‌کند. به تعبیر دیگر، میان او و آدم تفاوتی نیست.^۵ او چیزی بیرون از آدم نیست تا بتوان او را دید و یا با او صحبت کرد. به عبارت دیگر، اگر چه همزاد یک باشنده عینی است، اما او هم‌چنین روی دیگر یک سکه واحد، و با روح انسان یکی است.

ب) در عین یکی بودن، میان همزاد و انسان رابطه دوگانه‌ای وجود دارد. این رابطه از جانب همزاد، نقش حامی و نگهدارنده آدمی، و از جانب انسان، احترام است. همزاد در زندگی به انسان یاری می‌رساند، به او پند و راهنمایی می‌دهد و نیروی لازم را برای انجام کار به انسان می‌بخشد. در مقابل، انسان نیز به آن احترام می‌گذارد.^۶ به علاوه، هنگامی که همزاد فردی از گیاهان است، در هنگام کاشت آن گیاه، چنان که ذکر آن آمد، باید نکات خاصی را رعایت می‌کرد: گیاه را در مکان خاص و به روش خاصی می‌کاشت و به نظر می‌رسد جز شخصی که گیاه همزاد وی است، نباید کسی دیگر از آن آگاهی می‌داشت، چون هنگامی که

۱. قس: دورکیم، امیل، ص ۱۳۸.

2. Fetish

3. Frazer, J.G., p. 2.

۴. کاستاندا، کارلوس، آموزش‌های دون خوان، ص ۴۸.

۵. نک. همان، صص ۴۷-۴۹.

۶. همان، صص ۴۷ و ۵۱.

کاستاندا می‌خواست گیاه همزاد خود یعنی داتوره را کشت کند، دون خوان که مرشدش بود نمی‌بایست محل کشت را بداند، زیرا همزاد دون خوان دود بود.^۱

ج) در اینجا همزاد یک طبقه است و نه یک باشنده خاص. برای نمونه، همزاد و یا توتم دون خوان دود است، هرچند که وی گاهی تصریح می‌کند که بهترین دود، تدخین غیب‌گویان است.^۲ بنابراین، اگرچه اشاره‌ای به بهترین نوع دود می‌شود، اما هم چنان نوع دود به عنوان همزاد و یا توتم نقش بازی می‌کند.

د) از میان توتم‌های فردی، جمعی و یا جنسی، در اینجا همزاد یا توتم فردی است. با وجود این، چنین به نظر می‌رسد که نکته‌ای پنهان در این امر وجود دارد و آن این که اسلاف دون خوان دارای توتم جمعی بوده‌اند، اما بعدها و به هر دلیلی این توتم فردی شده است. این مطلب از آنجا روشن می‌شود که وی در لابه‌لای تعالیم خود در مورد گیاه داتوره به کاستاندا می‌گوید که پیش‌تر آن گیاه برای همه سرخپوستان مهم بود، ولی امروزه آن‌گونه نیست.^۳ موضوع دیگر، وجود نوعی نظام جهان‌شناسی توتمی است. هر چند تفصیل چندانی در این مورد وجود ندارد، اما از تعالیم دون خوان می‌توان فهمید که در اینجا رابطه همزاد، و در نتیجه رابطه فرد با دیگر اجزای عالم به نحو خاصی روشن می‌شود. دورکیم از شخصی به نام فیزون^۴، که یکی از میسیونرها و انسان‌شناسان اواخر قرن نوزدهم است نقل می‌کند که: «از نظر وحشیان [!] استرالیای جنوبی، جهان مانند قبیله بزرگی است که خود وی به یکی از بخش‌بندی‌های آن تعلق دارد، و همه چیزها از جاندار و بی‌جان که جزو گروه خود او هستند، بخش‌هایی از یک تن‌اند که وی عضوی از آن است».^۵ به این ترتیب، آنچه که با توتم مرتبط است، جزوی از کالبدی به‌شمار می‌آید که انسان هم جزوی از آن است. گرچه دورکیم این نظر را در توضیح توتمیسم جمعی می‌آورد، اما این امر باید درباره نوع فردی آن، یا حداقل درباره نوع فردی مربوط به اندیشه‌های دون خوان نیز بنا به دلایلی مصداق داشته باشد. برای نمونه، گاهی دون خوان در پی آن بود تا چگونگی استفاده از نیروی

۱. کاستاندا، کارلوس، آموزش‌های دون خوان، ص ۷۳؛ همو، حقیقتی دیگر، ص ۳۶.

۲. همو، آموزش‌های دون خوان، ص ۶۴.

۳. همان، ص ۶۱.

4. Lorimer Fison

۵. دورکیم، امیل، ص ۱۹۳.

موجود در برخی حیوانات از جمله بزمرجه را به کاستاندا نشان دهد. برای این کار، قاعده این بود که در زمان خاصی، یعنی غروب، بزمرجه‌ای تهیه و در کیسه‌ای گذاشته می‌شد. بعد از صحبت با او و معذرت‌خواهی به خاطر اذیت شدنش، با سوزن و نخ خاصی دهانش دوخته می‌شد. در قسمت مهم این کار، پس از این که انسان به صورت آرام خواستهٔ خود را به او می‌گفت، بزمرجه روی زمین قرار گرفت و رها می‌شد. بسته به این که این حیوان به کدام طرف روانه شود، وضعیت معنا پیدا می‌کرد. مثلاً اگر در جهت شمال می‌رفت، نشان آن بود که کار انجام شدنی نیست و یا اصلاً نباید صورت می‌پذیرفت.^۱ علاوه بر این که بزمرجه‌ها باید در زمان خاصی گرفته می‌شدند، طبق تعلیم دون خوان، آنها باید از حول و حوش همزاد (توتم) شخص گرفته می‌شدند.^۲ بنابراین، اگر بزمرجه‌ای می‌بود که از اطراف آن گیاه گرفته نشده بود و در نتیجه با گیاه رابطه‌ای نداشت، برای انسان هم مفید نبود. بر اساس رابطهٔ اشیاء با همزاد، نحوهٔ ارتباط انسان هم با آنها روشن می‌شد. شاید بتوان گفت که از این طریق برای انسان نوعی کیهان‌شناسی فراهم می‌شود.

نتیجه

میان عرفان سرخپوستی که با دون خوان و تعلیم او مرتبط است و نیز ادیان ابتدایی شباهت‌هایی وجود دارد. اشیائی وجود دارند که به سبب نیروی مقدس یا مانایی که درون آنها وجود دارد، تماس با آنها به راحتی امکان‌پذیر نیست. هم‌چنین به سبب وجود همین نیرو در برخی افراد، اشیاء، واژه‌ها و نام‌ها، ارتباط با آنها مستلزم رعایت تابوهایی خواهد بود. البته برخی باشنده‌ها، مانند بذر ذرت، به سبب داشتن چنین نیرویی، دارای خاصیت کشندگی شده‌اند، چندان که اگر به درون کسی وارد شود، او خواهد مرد. شاید از جمله چیزهایی که بیشتر جلب توجه می‌کند، وجود عنصر روح در میان موجودات جاندار و غیر-جاندار است. با توجه به همین اصل، در اینجا همانند ادیان ابتدایی، رابطهٔ انسان با طبیعت و عناصر آن همراه با احترام و گاهی پرستش است و نمونهٔ آشکار آن گیاه مسکالیتو است. در این طریقت، این گیاه دارای روح است و اگر کسی آن را برای مراسم آئینی ببرد، بر

۱. کاستاندا، کارلوس، آموزش‌های دون خوان، صص ۱۰۴-۱۰۵.

۲. همان.

قسمت‌های بریده شده گیاه مرهم می‌گذارد، همانند کاری که دون خوان انجام داد، تا گیاه احساس درد و رنجش کمتری داشته باشد. عذرخواهی توصیه شده به کاستاندا برای دوختن دهان و چشمان بزمجه‌هایی که برای جادو به کار گرفته می‌شدند، تقویت کننده این نگاه است. در نهایت در این طریقت مانند ادیان ابتدایی، باشنده‌های گوناگونی به عنوان حامی، یا در اصطلاح تاریخ ادیان توتم در نظر گرفته می‌شوند. در این باب، چند نکته دارای اهمیت است. نخست آنکه بر خلاف مرسوم آن از باشنده‌های حیوانی نیست، بلکه از باشنده‌های طبیعی و گیاهی، یعنی دود و گیاه داتوره است. همچنین این همزاد یک حامی شخصی است و نه جمعی، و در نهایت، می‌تواند رابطه انسان را با دیگر اجزای عالم روشن سازد. به بیان دیگر، همزاد برای فرد به وجودآورنده یک جهان‌شناسی بود.

منابع

- اسمارت، نینیان، تجربه دینی بشر، ترجمه مرتضی گودرزی، تهران، سمت، ۱۳۸۳ش.
- الماسیان، امیر رضا، شمنیزم-تولتک: دیابگاه‌ها، فنون، تحلیل‌ها، غزل، اصفهان ۱۳۸۴ش.
- الیاده، میرچا، اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، تهران، فکر روز، ۱۳۷۴ش.
- همو، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش، ۱۳۸۵ش.
- همو، شمنیسم: فنون کهن خلسه، ترجمه محمد کاظم مهاجری، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۷ش.
- همو، متون مقدس بنیادین از سراسر جهان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، فراروان، ۱۳۸۵ش.
- دورکیم، امیل، صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳ش.
- زاهدی، تورج، مرشدی از عالم غیب: بررسی آثار و عقاید کارلوس کاستاندا، تهران، فکر روز، ۱۳۸۷ش.
- صفایی، مهوش، دون خوان از زبان دون خوان، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۳۸ش.
- فریزر، جیمز، شاخه زرین، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگاه، ۱۳۸۶ش.
- کاستاندا، کارلوس، آتش درون، ترجمه ابراهیم ملکا، تهران، آگاه، ۱۳۷۵ش.
- همو، آموزش‌های دون خوان، ترجمه مهران کندری، تهران، میترا، ۱۳۷۷ش.
- همو، حرکات جادویی: خرد عملی شمنان مکزیکی کهن، ترجمه مهران کندری، تهران، میترا، ۱۳۷۷ش.
- همو، حقیقتی دیگر، ترجمه ابراهیم ملکا، تهران، آگاه، ۱۳۸۴ش.
- همو، سفر به دیگر سو، ترجمه دل آرا قهرمان، تهران، میترا، ۱۳۷۸ش.
- همو، قدرت سکوت، ترجمه مهران کندری، تهران، میترا، ۱۳۷۷ش.
- همو، هدیه عقاب، ترجمه مهران کندری و مسعود کاظمی، تهران، میترا، ۱۳۶۵ش.
- همو، هنر رؤیا دیدن، ترجمه مهران کندری، تهران، میترا، ۱۳۷۳ش.

- کوروالان، گرائیسیلا، طریقت تولتک‌ها: گفتگویی با کارلوس کاستاندا، ترجمهٔ مه‌ران کندری، تهران، فردوس، ۱۳۷۱ش.
- ناس، جان بی، تاریخ جامع ادیان، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ش.

- Bellah, Robert, *Beyond Belief*, New York, Harper and Row, 1969.
- Bianchi, Ugo, *The History of Religions*, Leiden, Brill, 1975.
- Codrington, R.H., *The Melanesians*, Clarendon Press, Oxford, 1891.
- D'Alviella, Goblet, "Animism", *Encyclopaedia of Religion and Ethics*, James Hastings(ed.), Edinburgh, T. & T. Clark, vol.1, 1980.
- Evans-Pritchard, E.E., *Theories of Primitive Religion*, Oxford, Oxford University Press, 1965.
- Frazer, J. G., *Totemism*, Edinburgh, Adam & Charles Black, 1887.
- Lang, Andrew, *Custom and Myth*, London, Longmans, 1885.
- Idem, *The Making of Religion*, Longmans, London, 1909.
- Long, J., *Voyages and Travels of an Indian Interpreter*, London, 1791.
- Lowie, Robert H., *Primitive Religion*, London, Routledge, 1925.
- Marett, R. R., *The Threshold of Religion*, London, Routledge, 1997.
- Partin, Harry, "Classification of Religions", *Encyclopedia of Religion*, Mircea Eliade(ed.), New York, Macmillan, vol.3, 1987.
- Tylor, Edward B., *Primitive Culture: Researches into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Art and Custom*, London, vol.1, 1871.
- Webster, Hutton, *Taboo: A Sociological Study*, California, Stanford University Press, 1942.